

تحلیل مقایسه‌ای اشعار نازک‌الملائکه و فروغ فرخزاد از منظر نقد اجتماعی

سیده اکرم رخشنده‌نیا*

معصومه نعمتی قزوینی**

چکیده

ادبیات از دیرباز به‌مثابه یکی از انواع هنری به شکل‌های گوناگون در زندگی بشر ایفای نقش کرده و از این حیث مانند همه فعالیت‌های فکری و معنوی انسان دارای هدف و منظور اجتماعی است. به همین علت است که ادبیات هر ملت، همواره به موازات تحولات جامعه، دستخوش دگرگونی گشته و به فراخور چنین رویکردی به آینه تمام‌نمای جامعه خویش مبدل می‌گردد. با مروری بر ادبیات ملل گوناگون می‌توان نحوه تأثیرپذیری آن از بسترهای سیاسی و اجتماعی را به‌خوبی مشاهده کرد. هم‌چنان که تحلیل و بررسی اشعار دو شاعر نوگرای عربی و پارسی، یعنی نازک‌الملائکه و فروغ فرخزاد مؤید همین دیدگاه است. نوشتار حاضر اشعار این دو شاعر را با روش توصیفی - تحلیلی بررسی کرده و به این نتیجه دست یافته است که هر دو شاعر تحت تأثیر شرایط اجتماعی جامعه خویش قرار داشته و به‌علت شباهت در فضای اجتماعی به موضوعات مشابهی همچون فقر و تضاد طبقاتی و مسائل زنان و آرمان‌شهر پرداخته‌اند.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر عربی، شعر معاصر پارسی، نقد اجتماعی، نازک‌الملائکه، فروغ فرخزاد.

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول) Rakhshandeh1982@yahoo.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران

M.n136089@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۷/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۴/۰۳

۱. مقدمه

نقد اجتماعی را می‌توان نقطه‌مقابل مکاتبی همچون «هنر برای هنر» دانست که از اواسط قرن نوزدهم ظهور کرده و، با نفی هرگونه وظیفه و کارکرد اجتماعی و فرهنگی، رسالت هنر و به‌ویژه ادبیات را به زیبایی‌آفرینی صرف منحصر کرده‌اند (سیدحسینی، ۱۳۷۱: ۲۵۰).

نقد اجتماعی یا جامعه‌شناسی ادبیات شاخه‌ای از جامعه‌شناسی است که ساخت و کارکرد اجتماعی ادبیات و رابطه میان جامعه و ادبیات و قوانین حاکم بر آن‌ها را بررسی می‌کند. از این منظر، ادبیات نیز مانند خانواده، آموزش و پرورش، حکومت، اقتصاد نهادی اجتماعی است؛ یعنی ریشه در زندگی اجتماعی انسان دارد. با چنین دیدگاهی می‌توان جامعه‌شناسی ادبیات را علم مطالعه و شناخت محتوای آثار ادبی و خاستگاه روانی پدیدآورندگان آن‌ها و نیز تأثیر پابرجایی که این آثار در اجتماع می‌گذارند تعریف کرد. درواقع، جامعه‌شناسی ادبیات مطالعه علمی محتوای اثر ادبی و ماهیت آن در پیوند با دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی است (ستوده، ۱۳۷۸: ۵۶).

از این منظر، ادبیات به‌منزله بخش ارزشمندی از فرهنگ هر جامعه می‌تواند تصویرگر بسیاری از حوادث و رویدادهایی باشد که در دوره‌های تاریخی بر سر یک ملت رفته و آن را در مسیر پریچ‌وخم تاریخ به‌پیش رانده است. پیوند عمیق میان ادبیات و جامعه پلی است تا از رهگذر آن بتوان فضای حاکم بر یک جامعه را در طی دوره‌های گوناگون زمانی به‌تصویر کشید و از نگاه نقادانه ادیبانی متعهد بازترسیم کرد. از این‌رو، می‌توان ادبیات را بخشی از شناسنامه فرهنگی هر ملت به‌شمار آورد که سطر سطر آن گویای رازهایی مگو از سرگذشت مردمانی است که روزگاری زیسته و بار سفر بسته‌اند. بدین سان، ادبیات نه‌فقط بخشی از فرهنگ، که بخش پویا و گویایی از آن است که از هر دوره و هر نسل سخن‌ها و درس‌ها برای گفتن و آموختن دارد.

شعر نو عراق، به‌مثابه شعری اجتماعی، کَشکول پر رمز و راز حیات پر فراز و نشیب مردمانی است که پس از جنگ جهانی دوم با مصائب و دشواری‌های بسیاری دست به گریبان بوده و در این راه متحمل هزینه‌های گزافی گشته‌اند. مردمانی که، گاه بر اثر سلطه زور و گاه به‌سبب طمع‌ورزی اربابان زر، دیر زمانی است که به بد روزگار گرفتار آمده و از سامان محروم مانده‌اند. از طرف دیگر، یکی از مشخصات شعر نو فارسی توجه صریح و آگاهانه به مسائل اجتماعی است. در ادبیات قدیم هم توجه به مسائل اجتماعی و سیاسی دیده می‌شود، اما هرگز صراحت و شمول و گستردگی ادبیات جدید را ندارد.

بنابراین، از منظر نقد اجتماعی، شعر معاصر فارسی و عربی بستر مناسبی است تا از رهگذر آن بتوان وضعیت اجتماعی جامعه ایران و عراق را از دید شاعران معاصر بازترسیم کرد.

۲. پیشینه و سؤال‌های تحقیق

فروغ فرخزاد و نازک‌الملائکه از برجسته‌ترین شاعران معاصر و نوگرای ایران و عراق قلمداد می‌شوند. بنابراین، درباره این دو شاعر پایان‌نامه‌ها و کتاب‌ها و مقالات متعددی به زیور طبع آراسته شده است، آنچه در این مجال مهم به نظر می‌رسد، پژوهش‌هایی است که، در قالب ادبیات تطبیقی، اشعار این دو شاعر را بررسی کرده‌اند. در این میان، می‌توان به «بررسی تطبیقی پدیده حزن و اندوه در اشعار نازک و فروغ»، نوشته صلاح‌الدین عبدی، در مجموعه مقالات همایش ادبیات تطبیقی کرمانشاه به تاریخ اردیبهشت ۱۳۹۱ و مقاله «زمان در شعر فروغ فرخزاد و نازک‌الملائکه، بررسی تطبیقی دو شعر بعد از تو و افغوان»، اثر رضا ناظمیان، در نشریه ادبیات تطبیقی کرمان به تاریخ بهار ۱۳۸۹ اشاره کرد. بنابراین، درباره تحقیق حاضر، یعنی بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های اجتماعی دو شاعر، تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. این در حالی است که در برخی از کتاب‌ها به‌ویژه کتاب سیروس شمیسا (۱۳۷۶)، عبدالرضا علی (۱۹۹۵)، و عبدالله احمد المهنّا (۱۹۹۵) پیرامون برخی دیدگاه‌های اجتماعی فروغ و نازک به‌طور جداگانه مطالبی ذکر شده است. بنابراین، نوآوری مقاله حاضر در این است که به بررسی دقیق مقایسه‌ای اشعار این دو شاعر، از منظر نقد اجتماعی، پرداخته و از این رهگذر در پی پاسخ‌گویی به سؤالات ذیل است:

- از دیدگاه نقد اجتماعی مهم‌ترین مضامین مطرح‌شده در اشعار این دو شاعر کدام است؟
- شاعران برگزیده تا چه میزان از شرایط اجتماعی عصر خویش تأثیر گرفته‌اند؟
- آنچه زمینه مقایسه آرای اجتماعی این دو شاعر را برای مؤلفان مقاله فراهم کرد، شباهت آنان در موارد ذیل است:

- هر دو از شاعران معاصرند؛

- هر دو نوگرا هستند؛

- هر دو نماینده طبقه زنان عصر خویش‌اند؛

- هر دو مسلمان هستند و از این حیث دیدگاه‌های مشترک میان آن‌ها بسیار است؛

- هر دو در شرایط دشوار سیاسی و اجتماعی تقریباً مشابهی می‌زیسته‌اند.

۳. مروری بر زندگی و آثار دو شاعر

۱.۳ نازک‌الملائکه

نازک‌الملائکه، در ۱۹۲۳، در بغداد و در خانواده‌ای فرهنگی، که مادرش شاعر و پدرش نویسنده‌ای صاحب‌قلم بود، چشم به جهان گشود (ملائکه، ۱۹۸۸: ۵؛ همان، ۱۹۹۵: ۲۹). بنابراین، شرایط مساعد خانوادگی محیطی ایدئال در اختیار نازک قرار داد و ابزار رشد فرهنگی او را مهیا کرد. نازک در ۱۹۴۴ از دانشگاه تربیت معلم بغداد فارغ‌التحصیل شد. در ۱۹۵۹ نیز توانست مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته ادبیات تطبیقی از یکی از دانشگاه‌های امریکا کسب کند. نازک‌الملائکه، بعد از تدریس در دانشگاه‌های بغداد و بصره و کویت، در ۱۹۹۰ به قاهره رفت و در ۲۰۰۷ در همان‌جا دیده از جهان فرو بست. نازک اولین دیوان خود موسوم به *عاشقة الليل* را در ۱۹۴۷ منتشر کرد. در این دیوان، روح سرکش و اندوهگین نازک در فضایی کاملاً رمانتیک و در چهارچوب شعر سنتی پدیدار می‌شود. درد و اندوه و فرار از مرگ از ویژگی‌های بارز قصائد نازک در این دیوان است (قبش، ۱۹۷۱: ۶۷۸؛ جحا، ۱۹۹۹: ۳۵۸).

دیوان دوم شاعر به نام *شظایا و رماد* در ۱۹۴۹ منتشر شد که نازک در آن شاعران را به سرودن شعر نو دعوت کرد (جحا، ۱۹۹۹: ۳۶۰). دیوان سوم *ملائکه قرارة الموج* نام گرفت که در ۱۹۵۷ به چاپ رسید. شاعر در این دیوان از دنیای فردی و شخصی خود و مسائل زنان و محرومیت آنان در کشورهای شرقی سخن می‌گوید. در دیوان دوم و سوم مشاهده می‌شود که شاعر از فضای رمانتیک دیوان اول خارج شده و به‌سوی سورئالیسم و رمزگرایی کشیده شده است که این رمزگرایی به‌ویژه در دیوان سوم به اوج خود می‌رسد (قبش، ۱۹۷۱: ۶۷۹).

همانند پیش‌تر شاعران عراق، نازک نیز از فضای سیاسی جامعه خود متأثر شده و انتقاد کرده است. در ۱۹۵۸، که انقلاب عبدالکریم قاسم رخ داد، نازک‌الملائکه نیز به نوعی در جریان‌های سیاسی وارد شد تا این‌که با تغییر سیاست عبدالکریم و پایمال‌کردن اصول انقلاب ۱۹۵۸ از سوی کمونیست‌ها و با اعمال فشار قدرت حاکم وی مجبور شد که عراق را ترک کند و سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ را در بیروت سپری کند (علی، ۱۹۹۵: ۴۰-۴۱؛ جحا، ۱۹۹۹: ۳۶۱). از دیگر دیوان‌های شاعر می‌توان به *شجرة القمر* (۱۹۶۸)، *بغیر ألوانة البحر* (۱۹۷۰)، *مأساة الحیاة و غنیة لانسان* (۱۹۷۷)، *للصلاة و الثورة* (۱۹۷۸) اشاره کرد.

۲.۳ فروغ فرخزاد

فروغ فرخزاد در ۱۵ دی ۱۳۱۳ و در خانواده‌ای از طبقه متوسط به دنیا آمد. پدرش افسر مستبد ارتش رضاخانی بود که در کودتای رضاخان نقش داشت ولی، برخلاف اخلاق ارتشی و مستبدش، علاقه خاصی به شعر داشت و در خلوت خود با اشعار حافظ و سعدی مأنوس بود. فروغ با شوق تمام به اشعاری که پدر می‌خواند گوش می‌داد و همین مسئله نقطه آغاز شاعری او بود، به طوری که سرودن شعر را از نوجوانی آغاز کرد. خانواده فروغ خانواده‌ای بسته و مردسالار بود. فروغ در هفده سالگی با پرویز شاپور ازدواج کرد و به اهواز رفت و در ۲۹ خرداد ۱۳۳۱ تنها فرزندش، کامیار، متولد شد. پس از آن روزهای سختی را گذراند و بسیار زود از همسرش جدا شد (آزاد، ۱۳۷۶: ۲؛ عابدی، ۱۳۷۷: ۱۱).

فروغ با مجموعه‌های *اسیر و دیوار* و *عصیان*، در قالب شعر نیمایی، کار خود را آغاز کرد. در ادامه با انتشار مجموعه *تولد* دیگر تحسین گسترده‌ای را برانگیخت، سپس مجموعه *ایمان بیاوریم* به آغاز فصل سرد را منتشر کرد تا جایگاه خود را در شعر معاصر ایران به شاعری برجسته تثبیت کند.

۴. مقایسه مضامین اجتماعی در شعر نازک و فروغ

مضامین اجتماعی مشترک در اشعار دو شاعر را می‌توان در قالب محورهای همچون فقر و تضاد طبقاتی و مسائل زنان و آرمان‌شهر بررسی کرد.

۱.۴ فقر، تضاد طبقاتی، و انحطاط جامعه

فقر و محرومیت و تضاد طبقاتی از مهم‌ترین علائم یک جامعه بیمار است. در جوامع فقیر، به علت فقدان عدالت اجتماعی و نظام اقتصادی کارآمد و سالم، افراد از حقوق اجتماعی عادلانه‌ای برخوردار نیستند و در نتیجه شکاف میان اقشار فقیر و غنی هر روز بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود. نتایج فقدان عدالت اجتماعی در یک جامعه محدود به ابعاد اقتصادی آن نیست، بلکه از جهت اجتماعی و اخلاقی نیز پیامدهای ناگواری در پی خواهد داشت.

سرزمین حاصل‌خیز و پربرکت عراق، به‌رغم برخورداری از منابع سرشار زیرزمینی و قراردادن بر ذخایر عظیم نفت و گاز، همواره با معضل بزرگ فقر و محرومیت دست به‌گریبان بوده است. وجود نظام فئودالی و حضور درازمدت دولت‌های استعماری و

ضعف‌های مدیریتی را می‌توان از مهم‌ترین عوامل ایجاد چنین تناقضی به‌شمار آورد. بحرانی که نه‌تنها از نگاه منتقدان شاعران معاصر به‌دور نمانده، بلکه به یکی از محورهای اشعار اجتماعی آنان، به‌ویژه در شعر نازک‌الملائکه، درآمده است.

در چنین جامعه‌ای، به قیمت پرشدن کاخ‌های باشکوه ثروتمندان، کلبه‌های ساده و حقیرانه فقرا هر روز بیش از پیش غرق در غم و اندوه شده و، در عین بی‌عدالتی، حاصل ماه‌ها تلاش کشاورزان به‌راحتی نصیب کسانی می‌شود که حتی اندک زحمتی برای آن نکشیده و کوچک‌ترین رنجی نبرده‌اند. دهقانان از فقر و تنگدستی جان می‌دهند تا چشم اربابانشان به سود و منفعت زمین‌های کشاورزی روشن شود. این چنین است حکایت هر قصر عظیم و باشکوهی که در کنارش می‌توان ویرانه‌های فقر و بدبختی عده‌ای دیگر را مشاهده کرد:

شهِدِ الكوخُ أَنه يَحْمِلُ الحَزْ	نَ لَتَحْظَى القُصُورُ بِالخِیرَاتِ
كیف یجنى الأزهارَ والقَمَحَ والأُث	مارَ من لم یجرح یدیه القُدومُ؟
و یموتُ الفلاحُ جوعاً لیفتَرُ	لعینى ربَّ القُصُورِ التعمیمُ؟

(ملائکه، ۲۰۰۸: ۱/۱۲۷).

مشکل فقر در عراق منحصر به جامعه روستایی نبوده، بلکه دامنه آن به شهرها نیز کشیده شده است. کودکان خیابانی یکی از ناگوارترین عواقب شیوع فقر در شهرهاست. در هجوم باد و ظلمت نیمه‌های شب، در گوشه‌ای از خیابان، دختر بچه‌ای خردسال با جثه‌ای نحیف، چشمانی پاک و معصوم اما خسته و دردمند و تنها، در برابر هجوم سرما، تاریکی، طوفان، باران، خواب، تب، گرسنگی؛ این سرنوشت دلخراش بسیاری از کودکان فقیر عراقی است که قربانی نظام نابرابر اجتماعی شده و از کم‌ترین حقوق خود محروم گشته‌اند:

فی معطَفِ الشارع، فی ركنٍ مَقرور	حُرسَت ظلمته شرفه بیتُ مهجور
الإحدى عشرة ناطقةً فی خَدَّيها	فی رقة هیکلها و براءة عینها
رقدت فوق رُخامِ الأرصفة الثلجية	تُعول حول کراها ریحٌ تشرینیه
أیامُ طفولتها مرَّت فی الأحزان	تشرید، جوع، أعوامٌ من حرمان

(همان: ۲/۱۹۱).

وضعیت اجتماعی جامعه ایران نیز در این دوره، که با اوج پیش‌رفت غرب همراه است،

غرق در حاکمیت مطلق و سرکوب فریادها و اعتراض‌ها و به تبع آن شیوع فساد اخلاقی و انکارگرایی و غرب‌گرایی و سنت‌گریزی است. هم‌زمان با تولد فروغ بود که فرمان کشف حجاب صادر شد و افراد شیوه لباس پوشیدن سنتی را ترک کردند، زنان به بطن جامعه راه یافتند، حق رأی گرفتند، در مشاغل گوناگون به فعالیت پرداختند (آوری، بی‌تا: ۷۰). از نظر اقتصادی نیز فقر بر جامعه حاکم بود و حکومت رضاخانی نتوانست مشکلات اقتصادی را حل کند و کسری بودجه بر وخامت اوضاع افزود (همان: ۱۱۲).

در شعر فروغ فرخزاد، انتقاد از فقر مادی و معنوی و اختلاف طبقاتی نمونه‌هایی از نقد جامعه زمان شاعر است که بر مشکلات اجتماعی آن روزها صحنه می‌گذارد. وی در یکی از آخرین اشعار خود، یعنی «کسی که مثل هیچ کس نیست»، ضمن اشاره به فقر جامعه، از زبان کودکی فقیر از خواب آمدن کسی می‌گوید: «مثل هیچ کس نیست/ و می‌تواند حتی هزار را/ بی‌آن‌که کم بیاورد از روی ۲۰ میلیون بردارد/ و می‌تواند از مغازه سیدجواد هر چقدر که لازم دارد/ جنس نسبه بگیرد» (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۳۶۷).

درواقع، او در این شعر خواب نجات‌دهنده‌ای را می‌بیند که سرانجام خواهد آمد و همه مشکلات ریز و درشت جامعه و از جمله فقر را حل خواهد کرد.

فقر و بدبختی جامعه در شعر هر دو شاعر نمودی گسترده دارد؛ نازک علاوه بر اندوه کودکان خیابانی عراق و زنان مظلوم این کشور بر اندوه جهانیان می‌گردد: «و ابصرت عند ضفاف الشقاء/ جموع الحزانی و ركب الجیاع/ سأل قیثارتی فی غد/ و أبکی علی شجن العالم» (ملائکه، ۲۰۰۸: ۱/ ۹۶۵).

هم‌چنان که فروغ هم نگران آینده بشر و سرانجام تمدن بی‌در و پیکر اوست. او دانشمندان و مدعیان صلح را به استعاره پیغمبرانی می‌خواند که رسالت آنان ویرانی جهان و تباهی انسان‌هاست: «پیغمبران رسالت ویرانی را/ با خود به قرن ما آوردند؟/ این انفجارهای پیایی/ و ابرهای مسموم» (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۳۵۴).

انحطاط اخلاقی و اجتماعی در شعر فروغ یکی دیگر از مظاهر توجه شاعر به جامعه خویش و مشکلات آن است. خطاب شاعر در قطعه‌ای به نام «تنها صداست که می‌ماند» نه به یک شخص یا گروه، که به نفس انحطاط اخلاقی و اجتماعی است (آزاد، ۱۳۷۶: ۲۶۸). فروغ جامعه فاسد زمان خویش را چون مردابی می‌بیند که محل تخم‌ریزی حشرات شده است، هم‌چنین بر این باور است که افکار فاسدی در جامعه رواج یافته که گویی از اذهان اجساد فاسد تراویده‌اند: «چه می‌تواند باشد مرداب؟/ چه می‌تواند باشد جز جای تخم‌ریزی

حشرات فاسد/ افکار سردخانه را جنازه‌های بادکرده رقم می‌زنند/ نامرد در سیاهی/ فقدان مردی‌اش را پنهان کرده است» (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۳۶۳).

فروغ در این ابیات به‌وضوح انحطاط اخلاقی جامعه را، که همچون مرداب است، اشاره کرده است. وی در «آیه‌های زمینی» نیز، با اشاره به انحطاط جامعه، تصویر وحشتناکی از مردمان زمان خویش به‌نمایش گذاشته است. در این شعر، سخن از انسان‌هایی است که به فردایشان امیدی ندارند، تهدید شده و بی‌اعتمادند و خطوط زندگیشان گویی بر آب ترسیم شده است؛ انسان‌هایی که در قلب یک‌دیگر غریب‌اند، در سرگردانی یک‌دیگر را می‌درند و از فرط بیماری به تماشای اعدام محکومین می‌روند: «و هیچ‌کس/ دیگر به هیچ چیز نیندیشید/ در غارهای تنهایی/ بیهودگی به دنیا آمد/ به گورها پناه آوردند/ چه روزگار تلخ و سیاهی/ نان نیروی شگفت رسالت را مغلوب بود» (همان: ۲۶۵).

همان‌گونه که نازک با مخاطب قراردادن انسان‌های ناتوان از مقابله با فقر و محرومیت به حال بیچارگان می‌گرید و از حل شدن مشکلات و تضاد طبقاتی جامعه ابراز ناامیدی می‌کند: «لم یزل فی الوجود مرضی جباری/ أبدأ تعتریهم الأوجاع» (ملائکه، ۲۰۰۸: ۱/ ۵۹).

هر دو شاعر در اشعار خود از ورای فقر به انحطاط جامعه و مشکلات ناشی از آن می‌پردازند. در مسائل زنان نیز هر دو شاعر معاصر، یعنی نازک که شاهد درد زنان جامعه خویش بوده و فروغ که خود زخم‌خورده جنسیت زنانه است، حرف‌های بسیاری برای گفتن دارند که در ذیل به آن می‌پردازیم.

۲.۴ مسائل زنان

زنان عراقی در سراسر دوران خلافت عثمانی، به‌علت قوانین ظالمانه و نابرابر در زمینه ازدواج اجباری، تعدد زوجات، محرومیت از تعلیم و تربیت و بسیاری دیگر از محدودیت‌های اجتماعی، مورد تبعیض قرار گرفته و وضعیتی نامطلوب داشتند تا این‌که از دهه سوم قرن بیستم نخستین نشانه‌های جنبش فکری و فرهنگی زنان در عراق ظاهر شد. جنبشی که در ابتدا با طرح مسائلی همچون آزادی و حجاب و تعلیم و تربیت زنان آغاز شد و با گذر زمان، ضمن یافتن ابعادی تازه‌تر، به یکی از مباحث اصلی و چالش‌برانگیز بسیاری از محافل فرهنگی و ادبی و روزنامه‌ها و مجلات عربی تبدیل شد (مهنا، بی‌تا: ۴۲۸). با ظهور شعر نو، از نیمه‌های قرن بیستم، مسئله زنان در کنار سایر مسائل اجتماعی جامعه به یکی از محورهای اصلی شعر نو، به‌ویژه در اشعار نازک‌الملائکه، نمایان گشت.

شعر فروغ نیز، با حضور زن دنیای معاصر در آن، با تمامی وجود و فردیت این زمانی خویش تازگی دارد. به این اعتبار که برای نخستین بار زن در مقام زن به شعر راه یافته است. از این روست که می‌توان از او نیز در شمار پیشگامان عرصهٔ تجدد در ایران نام برد. او خود را، در شعر خویش، به جامعهٔ مردسالار ایران تحمیل کرد. فروغ آن چیزی را می‌دید که مردان نمی‌دیدند یا به‌لحاظ فکری با آن فاصله داشتند.

یکی از نقدهایی که هر دو شاعر به جامعهٔ خویش دارند مرتبط با جایگاه ناشایست زنان است. حکایت مرگ خاموش زنی دوره‌گرد در اشعار نازک روایتگر مرگ هریک از زنان عراقی است که در پوچی و بی‌هدفی با زندگیشان تفاوتی نداشته است؛ زن دوره‌گردی که با مرگش نه رنگی از رخسار کسی پریده و نه بغضی بر لبان کسی نشسته است، زنی که تابوتش در تنهایی و غربت، بدون این‌که حتی نگاهی از پس پرده‌ای بدرقهٔ راهش باشد، به سرای نیستی و فراموشی منتقل می‌شود: «ذَهَبَتْ وَ لَمْ يَشْحَبْ لَهَا خَدٌّ وَ لَمْ تَرْجَفْ شَفَاهُ/ لَمْ تَسْمَعْ الْأَبْوَابُ قِصَّةَ مَوْتِهَا تُرْوَى وَ تُرْوَى/ لَمْ تَرْتَفِعْ أَسْتَارُ نَافِذَةَ تَسِيلُ أُسَى وَ شَجْوَا/ لِتَتَابِعَ التَّابُوتَ بِالْتَحْدِيقِ حَتَّى لَا تَرَاهُ/ فَأَوْى إِلَى النِّسْيَانِ فِي بَعْضِ الْحُفْرِ» (ملائکه، ۲۰۰۸: ۲/۱۹۵).

سرنوشت زن ایرانی نیز از دیدگاه فروغ فرق چندانی با زن عرب ندارد: «ز شهر نور و عشق و درد و ظلمت/ سحرگاهی زنی دامن‌کشان رفت/ پریشان مرغ ره‌گم‌کرده‌ای بود/ که زار و خسته سوی آشیان رفت» (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۲۶).

نقد و بررسی وضعیت و جایگاه زنان، در مقام نیمی از ساختار اجتماعی و بخش عظیمی از نیروی فعال و سازندهٔ جامعه، از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ به‌ویژه در جوامع سنتی جهان سوم، که زنان به دلایلی همچون تسلط قالب‌های سنتی و حاکمیت برخی عادات و تقالید نادرست اجتماعی در وضعیتی نامطلوب قرار دارند و بیشتر مورد ظلم و تبعیض واقع می‌شوند. «غسلا للعار» حکایت سرنوشت دختری است که قربانی سنت‌های نادرست و خشن جامعهٔ خویش شده است. به‌طوری‌که، در پی سوءظن مردان خانواده و ترس از ننگ و بدنامی، تصمیم به مجازات او گرفته می‌شود. پیداست که تخطی از آداب و سنت‌ها در جامعه‌ای کاملاً سنتی، که حریم میان مرد و زن به دیوار نفوذناپذیر شبیه است، چه مجازات‌های سنگینی در پی خواهد داشت. در چنین شرایطی، فریاد دادخواهی و اشک و ناله نیز سودی نداشته و درنهایت دختر در دادگاه عرف جامعهٔ خویش به مرگ محکوم می‌شود. او درواقع قربانی قوانینی شده است که، به‌جای عقل و منطق، براساس سنت و عرف تبیین شده است: «أَمَاهُ! وَ حَسْرَجَةٌ وَ دَمَوْعٌ وَ سَوَادٌ، وَ

انبجسَ الدَّمُ و اختلجَ الجسمُ المطعونُ / و الشعرُ المتموجُ عَشَّشَ فيه الطينُ / أُمَاهُ! و لم يسمعها
إِلَّا الجلادُ» (ملائکه، همان: ۲۴۹).

فروغ نیز به مسائل اجتماعی دوران خود دیدگاهی حساس و انتقادی دارد. یکی از درگیری‌های او با قوانین و عرفی است که در مجموع به ضرر زنان است. او گاهی در مقام زنی عاصی و سرکش و از طرفی روشن‌فکر، که حاضر نیست به زندگی عادی و مظلومانه زن ایرانی تن دردهد، با قوانین و عرف درگیر می‌شود و این یکی از زمینه‌های اصلی شعر اوست.

انتقادهای تند اجتماعی در اشعار فروغ با زبان طنز و ریشخند در دیوان او دیده می‌شود و اصولاً سرکشی این دو شاعر در برابر قوانین تحمیلی اجتماع از خصوصیات بارز آنهاست. از این روست که «نه‌گفتن» و تسلیم محض نبودن یکی از خواسته‌های قلبی فروغ است که به‌رغم فضایی که در آن زندگی می‌کند، از بر زبان آوردنش هراسی ندارد: «من دلم می‌خواهد/ که به طغیانی تسلیم شوم/ من دلم می‌خواهد/ که ببارم از آن ابر بزرگ/ من دلم می‌خواهد/ که بگویم نه نه نه نه» (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۲۵۹).

او خود را همانند مرغی پر و بال بسته‌ای می‌داند که مدت‌ها در آرزوی پرواز به‌سر برده و آوازی جز ناله و زاری سر نداده است: «منم آن مرغ، مرغی که دیری است/ به سر اندیشه پرواز دارم/ سرودم ناله شد در سینه تنگ/ به حسرت‌ها سر آمد روزگارم» (همان: ۳۷).

فروغ و نازک هر دو در شعرهایشان نماینده زنانی هستند که در برابر برخی سنت‌های نادرست و دست‌وپاگیر جامعه عصیان کرده‌اند. زندگی بی‌روح و بیهوده و یا به عبارتی سرنوشت یک‌نواخت نمونه‌ای از این سنت‌هاست که زنان جامعه وی بدان گرفتار آمده‌اند. فروغ، با بیانی صریح، زنانی را که به بیهودگی دل خوش کرده و اسیر زندگی روزمره شده‌اند به باد انتقاد می‌گیرد: «او خانه‌اش در آن سوی شهر است/ او در میان خانه مصنوعیش/ با ماهیان قرمز مصنوعیش/ در پناه عشق همسر مصنوعیش/ و زیر شاخه‌های درختان سیب مصنوعی/ آوازه‌های مصنوعی می‌خواند/ و بچه‌های طبیعی می‌سازد» (همان: ۳۶۱-۳۶۲).

نبود عدالت و اجرانشدن عادلانه قوانین درباره زن و مرد یکی دیگر از دغدغه‌های شاعر است: «وقتی که اعتماد من از ریسمان سست عدالت آویزان بود/ و در تمام شهر قلب چراغ‌های مرا تکه‌تکه می‌کردند/ وقتی که چشم‌های کودکانه عشق مرا/ با دستمال تیره قانون می‌بستند» (همان: ۳۵۳).

در عراق نیز وضع به همین منوال است. قوانین نه‌تنها معقول و منصفانه وضع نمی‌شود،

بلکه نادرست و غیرعادلانه اجرا می‌شود. به‌طوری که قانون در برابر مردان از نرمش و تسامح بیش‌تری نسبت به زنان برخوردار بوده و در پاره‌ای موارد حتی کم‌ترین مجازات را نیز متوجه آنان نمی‌کند. «جلاد» در شعر نازک نماد تمامی مردانی است که، در عین تعصب شدید به قوانین اجتماعی مرتبط با زنان و آسوده‌خاطر از این‌که در جامعه سستی و مردسالار همیشه حق با آن‌هاست، «چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند» (مهنا، بی‌تا: ۴۳۲): «و یعودُ الجلاذُ الوحشیُّ و یلقى الناسَ / العارُ؟ و یمسحُ مُدیتَه - مزقنا العارُ / و رجعنا فضلاءً بین السُّمعةِ أحرارٍ / یا ربُّ الحانئة، أینَ الخمرُ؟ و أینَ الکأسُ؟» (ملائکه، همان: ۲۴۹).

جلاد شعر نازک در شعر فروغ نیز با مفاهیمی مشابه تجلی می‌یابد و او مردان جامعه عصر خود را خودخواه و زندانبان خطاب می‌کند: «در این فکر من و دانم که هرگز/ مرا یارای رفتن زین قفس نیست/ اگر هم مرد زندانبان بخواهد/ دگر از بهر پروازم نفس نیست [...] بیا ای مرد، ای موجود خودخواه/ بیا بگشای درهای قفس را/ اگر عمری به زندانم کشیدی/ رها کن دیگرم این یک نفس را» (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۳۶).

زن‌بودن در چنین جوامعی خود به‌تنهایی جرمی است که، با ادعای حقوق انسانی، به گناهی نابخشودنی مبدل خواهد شد. انتشار خبر مرگ دختر در قصیده نازک در میان زنان روستا عبرتی است تا بدانند که نه‌فقط برای حفظ دامن مردان جامعه‌شان از ننگ و عار، مجبورند تمامی مظاهر جسمی و روحی زنانه را در خود سرکوب کنند، بلکه برای زنده‌ماندن باید از حق انسان‌بودن خود نیز چشم‌پوشند: «یا جاراتِ الحارة، یا فتياتِ القریبه/ الخبزُ سنعجه بدموع مآقینا/ سنقصُ جدائنا و سنسلخُ أیدینا/ لتظللُ ثیابهم بیضَ اللونِ تقيّه/ لا بسمهه، لا فرحه، لا لفته فالمُدیه/ ترقبنا فی قبضة والدینا و أحنینا/ و غدا من یدری أیُّ قفار/ ستوارینا غسلا للعارُ؟» (ملائکه، همان: ۲۴۹).

تنها باورهای واپسگرا و عوامانه است که فلسفه خلقت زن را در خدمت‌گزاری مردان منحصر کرده و هویت انسانی و مستقل وی را نادیده می‌انگارد، هم‌چنان که فروغ نیز در بخش‌هایی از اشعار خود چنین تفکری را به باد انتقاد می‌گیرد: «به او جز از هوس چیزی نگفتند/ در او جز جلوه ظاهر ندیدند/ به هر جا رفت در گوشش سرودند/ که زن را بهر عشرت آفریدند» (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۲۷).

بدیهی است که هرگونه قانون و مقرراتی که در چنین بستر فکری و فرهنگی ناسالمی تدوین شود، از عقلانیت و عدالت لازم برخوردار نیست و درگذر زمان زمینه انفعال و انزوای نیمی از نیروی انسانی فعال جامعه را فراهم خواهد کرد.

از سویی دیگر، اعمال محدودیت‌های شدید و مهیا نبودن بسترهای رشد فکری و فرهنگی زنان توجه به مسائل پوچ و بی‌ارزش و خودآرایی افراطی را به‌تنها عرصه‌ی ابراز وجود آنان تبدیل کرده و از توجه به مسائل مهم پیرامون خود باز می‌دارد. به‌طوری که جهان عرب را آب می‌برد و زنان عرب را خواب غفلت، هم‌چنان که ایشان، در حالی که بخش‌هایی از فلسطین و لبنان به اشغال متجاوزان درآمده‌اند، تنها دغدغه‌ی مهمانی‌های شبانه‌شان را دارند که با چه پوشش و آرایشی در انظار عموم حاضر شوند: «صیدا تُقَضِّی لیلَةَ مَرُوعَةٍ / خریطه‌ی جدیدة موسعه / لدولة العدو / غولداً صرحت بأن اسرائیل لن تلین / بانها ستقتفی خَطی الفدائیین / تسقیهمو من كأس موت مُترعه / لبنان ینهار جنوباً. غارة / فوق القنقال مُرمعة / سیدتی ماذا ستلبسین؟ / فی سهرة اللیلة فی آی و شاح سوف تظهرین؟» (ملائکه، همان: ۴۷۸).

آن‌ها، به‌جای استفاده از سرمایه‌های جوانی و تلاش در جهت رشد و تکامل و غافل از گذر بی‌درنگ زمان، عمر خود را در راه‌های نادرست و نافرجام به هدر می‌دهند. نازک‌الملائکه در این بخش از اشعار خود زبان به سُخر زنان عرب گشوده و با لحنی از طنز و ریشخند از آن‌ها می‌خواهد که مبادا به مسائل مهم توجه کنند، همین که به فکر مسائل سطحی و روزمره و زیور و زینت زنانه‌ی خویش باشند کافی است: «سیدتی کونی شباباً ساخناً و زویعه / استعملی عطورَ باریسَ اکرعی من خمرنا المشعشعه / تمتعی فالعمر یمضی راکضاً، و السنوات مُسرعه / و أنتِ تهرمین» (همان: ۴۷۸).

فروغ در قصیده‌ی *دلم برای باغچه می‌سوزد* دو گروه از زنان عصر خویش را به‌تصویر می‌کشد. او، با بیانی سمبلیک و توأم با کنایه‌های طنز، هریک از اعضای خانواده‌ی خویش را نمونه‌ی عینی یک گروه از افراد جامعه قرار می‌دهد. مادر نمونه‌ی زنی سستی است که از فهم مسائل عاجز است و در کنج خانه منزوی شده و فقط نگران عذاب اخروی است و برای فرار از آن دعا می‌کند: «مادر تمام زندگیش / سجاده‌ای است گسترده / در آستان وحشت دوزخ / مادر همیشه در ته هر چیزی / دنبال جای پای معصیتی می‌گردد / و فکر می‌کند که باغچه را کفر یک گیاه / آلوده کرده است / مادر تمام روز دعا می‌خواند / مادر گناهکار طبیعی است» (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۳۵۹).

شخصیت دوم خواهر شاعر است که نمونه‌ی زن جوان امروزی است. وی در کودکی دوست‌دار گل و ماهی بوده و بعد از ازدواج چنان گرفتار روزمرگی شده که عاطفه و احساس و حتی اندیشیدن را از یاد برده و به زندگی مصنوعی عادت کرده است. شاعر با نگاهی طنزآمیز از احوال خواهرش چنین سخن می‌گوید که «دائم آبستن است»:

و خواهرم دوست گل‌ها بود/ و حرف‌های ساده قلبش را/ وقتی که مادر او را می‌زد/ به جمع مهربان و ساکت آن‌ها می‌برد/ و گاه‌گاه خانواده ماهی‌ها را/ به آفتاب و شیرینی مهمان می‌کرد [...]/ او خانه‌اش در آن سوی شهر است/ او در میان خانه‌ی مصنوعیش/ و در پناه عشق همسر مصنوعیش/ و زیر شاخه‌های درختان سیب مصنوعی/ آوازهای مصنوعی می‌خواند/ و بچه‌های طبیعی می‌زاید (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۳۶۱).

فروغ، بی‌آن‌که ادعای مبارزات آزادی‌خواهانه و برابرطلبانه داشته باشد، مبارز و منتقدی آزادی‌خواه بود و اگر در این عرصه خشم جامعه‌ی مردسالار را برانگیخت و مورد سانسور قرار گرفت و یا اثرش مورد بی‌مهری و سکوت فرهنگ جنسیت‌گرا قرار گرفت، امری طبیعی است. وی با شناخت شیوه‌ها و رفتار مردسالار حاکم در مواجهه با آن احساس ضعف نکرد و در اذهان پرسش‌هایی برانگیخت و حقیقت موجود را زیر سؤال برد. وی بعد از آن‌که نغمه‌های زنانه‌اش به فریادهای اعتراض‌آمیز زنانه تبدیل شد از زمانی سرود که دیگر مرد باید بر جنازه‌ی فرهنگ مردسالارانه‌ی خویش بگرید: «آیا زمان آن نرسیده است/ که این دریچه باز شود باز باز باز/ که آسمان بیارد/ و مرد بر جنازه‌ی مرده‌ی خویش زاری‌کنان نماز گزارد؟» (همان: ۲۷۹).

از زنان می‌پرسد که هنوز می‌خواهند هنجارهای جامعه با مردان تعریف شود؟ آیا نمی‌خواهند به خاموشی خویش پایان دهند؟ این گناه فروغ دعوتی عام از همه‌ی زنان است برای اعتراض. در هنگامه‌ای که زنان جامعه در برابر دایره‌ی جبر بی‌اندازه‌ی تقدیر تسلیم‌اند فروغ از آن‌ها می‌خواهد که خاموش نمانند و انتخاب کنند: «بیش از این‌ها، آه، آری/ بیش از این‌ها می‌توان خاموش ماند/ می‌توان بر جای باقی ماند/ در کنار پرده اما کور، اما کر/ می‌توان فریاد زد/ با صدایی سخت کاذب، سخت بیگانه/ دوست می‌دارم» (همان: ۲۴۲).

بدیهی است که قوانین نامعقول و ظالمانه و نیز حاکمیت باورهای عوامانه و واپس‌گرا زمینه‌ی محرومیت هرچه بیش‌تر زنان در فضای جامعه را فراهم کرده و راه را برای مشارکت در فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی تا حدود زیادی مسدود کرده است. در کنار نقد قوانین و نگرش‌های موجود به زنان، برجسته‌سازی نقش انقلابی ایشان در کنار مردان انقلابی یکی از رویکردهای شاعران معاصر عرب، از جمله نازک‌الملائکه، در جهت فرهنگ‌سازی و فراهم‌کردن بسترهای فکری لازم برای حضور فعال آن‌ها در جامعه است.

ترسیم حالات درونی و افکار زن و مردی مبارز و انقلابی در کنار یک‌دیگر که به اعدام محکوم شده‌اند در واقع تأکیدی است بر لزوم حضور فعال زنان در عرصه‌های سیاسی و

اجتماعی (خاطر، ۱۹۹۰: ۲۸۵). تعدد به‌کارگیری ضمایر متکلم جمع به‌خوبی بیانگر اهمیتی است که این مشارکت و همراهی برای شاعر داشته‌اش. نه مرد به‌تنهایی و نه زن که هر دو شانه‌به‌شانه یک‌دیگر از قله‌های عشق و مرگ بالا رفته‌اند، با هم از عصارهٔ ایشار و نور نوشیده‌اند و بالیده‌اند و سرانجام در کنار یک‌دیگر خوشه‌های مرگ را کشته و با هم پیروزی را در آغوش خواهند کشید:

تحتَ قرار الإعدامِ فی الساحةِ اجتمعنا/ اثنینِ عیننا هما برکتنا أنجمِ و دوالِ / و شمسُ حزنِ
تشرّب من جرح برتقالِ / تسألُ ماذا أضعنا؟/ بالموتِ و الحبِّ، و العیونُ العرقیةُ الأسیرةُ/ نحنُ
ارتفعنا/ نحن مع البرقِ قد نصعنا/ و من حلیبِ الفداءِ و الشمسِ قد رضعنا/ نحن حرّتنا، نحن
زرعنا/ سنابلُ الموتِ/ كنتُ الفدائی أنت، الفدائیةُ القاتنةُ/ أنا، و کنا مبتسمینِ / یجمعنا الحبُّ و
الموتُ والحلمُ، نحن کنا/ منتصرینِ [...] (ملائکه، ۱۹۸۸: ۱۷۷).

ترسیم و ارائهٔ سیمای زن مبارز از دیگر رویکردهای شاعران نوگرا در جهت تأکید بر ضرورت نقش‌آفرینی زنان در عرصه‌های اجتماعی است. تصویر شهامت و ایثار و پایداری بزرگ زن مبارز الجزایری، جمیله بوحیرد،^۳ نمونه‌ای از یک زن مبارز و انقلابی از همین مقوله است (ملائکه، ۲۰۰۸: ۲ / ۳۵۱).

۳.۴ آرمان‌شهر

انسان عصر جدید به گذشتهٔ یک‌سر تیره و تار همانند قرون وسطایش می‌نگرد و آینده‌ای روشن و عصری طلایی را در پیش خویش می‌طلبد و از این‌رو آرمان تشکیل جامعه‌ای آرمانی و اصلاحگر مشرق و مغرب‌زمین را درنوردیده و پیرو قابلیت‌های آنان شکل‌های گوناگونی یافته و در آثار گوناگون نمایان شده است، چنان که شاعر در شعرش پیکرتراش در پیکره‌اش و نقاش در نقاشی‌اش آرمان خود را نشان داده‌اند.

شاعران نوگرا نیز در ورای اندیشه‌ها و اوهام خویش به دنبال تحقق آرمان‌شهر بوده و ویژگی‌های متفاوتی برای آن ترسیم کرده‌اند، به‌ویژه آن‌جا که تناقضات واقع و خیال شدت یابد و فاصلهٔ اوهام تا واقعیت بیش‌تر شده است. فرار شاعر از دنیای واقع و پناه‌بردن به دنیای تمایلات نیز قوت می‌گیرد. شرایط محیطی و اجتماعی یکی از عوامل مؤثر در گرایش شاعر به سرزمین آرزوهاست، جایی که در آن بتواند تمام آمال انسانی خویش را محقق ساخته و بدان جامعهٔ عمل ببوشاند. سخن از آرمان‌شهر و ترسیم ویژگی‌های آن به واقع نقدی است بر اوضاع اجتماعی تا از رهگذر آن خلأهای موجود به رخ جامعه کشیده شود.

دست یافتن به آرمان شهر آرزویی است که در سراسر عمر همراه نازک بوده است:

ویوتوییا حلم فی دمی أموتُ وأحیا علی ذکره

(ملائکه، ۲۰۰۸: ۲/۲۷).

جایی که همه قیدوبندها از میان رفته و تفکر بشر آزادانه در آسمان خیال به پرواز درآید:

هنالکَ حیث تَذوبُ القیود و یطلقُ الفکرُ من أسره

سرزمینی که آفتابش هرگز به غروب نمی‌نشیند و گل‌هایش هرگز پژمرده نمی‌شود:

ویوتوییا حیث یبقی الضیاء ولا تغربُ الشمسُ أو تغلس

و حیث یظل عبیرُ البنفسج حیاً و لا ینذبلُ النرجسُ

اما پس از مدتی شاعر درمی‌یابد که جست‌وجو بیهوده است و انتظار طولانی جز اندوه
ثمر دیگری نخواهد داشت:

و مرّت حیاتی مرّت سدی و لا شیء یطفیء نارَ الحنین

یطولُ علی قلبی الإنتظار و أغرقُ فی بحر یأسٍ حزین

با این همه جست‌وجو تا انتهای زندگی ادامه خواهد یافت و این آرزو تا لحظه مرگ در
دل او باقی خواهد ماند:

و أسألُ حتی یموتَ السؤل علی شفتی و یخبو النشید

و حین أموتُ ... أموتُ و قلبی علی موعِدِ مع یوتوییا

فروغ به نحوی دیگر از منجی و آرمان شهر مطلوب خویش سخن می‌گوید که طنز این
کلام متوجه ابتدال فرهنگ جامعه نیز است. آرمان شهر فروغ با از راه رسیدن منجی محقق
می‌گردد. منجی این آرمان شهر کسی است که با قسمت کردن نان در بین تهیدستان فقر را از
چهره جامعه او می‌زداید و برای بیماران نیازمند دارو فراهم می‌کند: «من خواب دیدم که
کسی می‌آید/ من خواب یک ستاره قرمز دیده‌ام/ و نان را قسمت می‌کند/ شربت سیاه‌سرفه
را قسمت می‌کند/ و هرچه را که باد کرده قسمت می‌کند» (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۳۷۱).

او امیدوار است که منجی خواهد آمد: «کسی که در دلش با ماست/ در نفسش با ماست/
در صدایش با ماست» (همان: ۳۷۰).

آنچه فروغ به منزله نجات‌دهنده باور دارد مفهومی بیرونی و لمس‌شدنی نیست، بلکه
نجات‌دهنده ذهنی است که به آفرینش دست می‌زند و به حجم می‌رسد و زمان را آبهستن

می‌کند (رستمی، ۱۳۸۲: ۱۹۷). شاید احساس یأس از بهبود اوضاع و احساس عجز از اصلاح آن است که او را به این باور رسانده است که انتظار رسیدن منجی را در سر پیروراند: «سفر حجمی در خط زمان/ و به حجمی خط خشک زمان را آبستن کردن/ حجمی از تصویری آگاه/ که ز مهمانی یک آینه برمی‌گردد» (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۳۲۵). اما پس از مدتی آن‌چنان یأس بر شاعر غلبه می‌کند که او را از آمدن منجی هم مأیوس می‌کند: «پس راست است که، راست که انسان/ دیگر در انتظار ظهوری نیست» (همان: ۲۷۷). در این ابیات است که شاعر، برخلاف گذشته، ظهور و انتظار ظهور را نفی می‌کند، همچون ملائکه که جست‌وجوی آرمان‌شهر و انتظار ظهور آن را بیهوده می‌انگارد.

۵. نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش بدین قرارند:

- فقر، تضاد طبقاتی، انحطاط جامعه، مسائل زنان، جست‌وجوی آرمان‌شهر از ویژگی‌های مشترک دیوان دو شاعر، یعنی نازک‌الملائکه و فروغ فرخزاد، در عرصه نقد اجتماعی است.

- هر دو شاعر در عین پرداختن به فقر مادی بر آن‌اند که از ورای آن به فقر معنوی و انحطاط جامعه اشاره کنند.

- در توجه به مسائل زنان هرچند که نازک جامعه خود را به صراحت نقد می‌کند، ولی نقد گزنده فروغ و الفاظ و عبارت‌های جسورانه او به اشعار او رنگ‌وبوی ویژه‌ای بخشیده است؛ چرا که فروغ خود زخم جامعه مردسالار را تحمل کرده، ولی نازک تنها شاهد رنج زنان بوده است. به عبارت دیگر، زن در شعر فروغ در نگاه اول خود فروغ است و در نگاه بعدی زنان رنج‌کشیده جامعه در شعر او ظاهر می‌شوند.

- در دیوان هر دو شاعر، امور مربوط به زنان و مشکلات اجتماعی آنان بیش‌ترین بخش نقد اجتماعی‌شان را به خود اختصاص داده که با توجه به زن‌بودن این دو شاعر طبیعی به نظر می‌رسد.

- نارضایتی هر دو شاعر از شرایط موجود در جامعه خویش سبب شکل‌گیری آرمان‌شهر در فضای فکر و اندیشه آن‌ها شده است، هرچند که درنهایت با غلبه احساس یأس و ناتوانی از بهبود شرایط هر دو شاعر از تحقق آرمان‌شهر نیز مأیوس می‌شوند.

– شواهد بیان‌شده نشان می‌دهد که هر دو شاعر از شرایط اجتماعی عصر خویش تأثیر گرفته‌اند که این به سهم خود مؤید نظریهٔ اجتماعی ادبیات است.

پی‌نوشت‌ها

۱. صیدا، سومین شهر بزرگ لبنان است. این شهر در فرمان‌داری جنوبی لبنان در کرانهٔ مدیترانه، ۴۰ کیلومتری شمال صور و ۴۰ کیلومتری جنوب بیروت، جای‌گرفته‌است. واژهٔ صیدا به معنای مکان ماهی‌گیری است.
۲. گولدا مایر، چهارمین نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی بود.
۳. جمیله بوخیرد متولد ۱۹۳۵ و یکی از مبارزان برجستهٔ جبههٔ ملی آزادی‌بخش الجزایر بود که در ۱۹۵۷ در جریان یکی از درگیری‌های مبارزاتی مجروح و دستگیر می‌شود. او پس از تحمل روزها شکنجه و عذاب در زندان، در جریان دادگاهی فرمایشی، به اعدام محکوم می‌شود. در پی اعلام روز ۷ مارس ۱۹۵۸ برای اجرای حکم اعدام و در پی آن درخواست بسیاری از کشورهای جهان، به‌ویژه کمیتهٔ حقوق بشر سازمان ملل، مبنی بر تعویق اجرای حکم و محکومیت وی به حبس ابد تغییر یافت. وی پس از آزادی الجزایر از زندان آزاد شد.

منابع

- آزاد م.، پریشادخت (۱۳۷۶). زندگی و شعر فروغ فرخزاد، تهران: ثالث.
- آوری، پیترو (بی‌تا). تاریخ معاصر ایران، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، ج ۲، تهران.
- خاطر، عبدالمنعم (۱۹۹۰). دراسة فی شعر نازک الملائکه، بی‌جا: الیهة المصریة العامة للکتاب.
- خلیل جحا، میثال (۱۹۹۹). الشعر العربی الحدیث من احمد شوقی الی محمود درویش، بیروت: دار العوده.
- رستمی، فرشته و مسعود کشاورز (۱۳۸۱). رمانتیسیم در اشعار فروغ فرخزاد، تهران: نوای دانش.
- ستوده، هدایت‌الله (۱۳۷۸). جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی، تهران: آوای نور.
- سیدحسینی، رضا (۱۳۷۱). مکتب‌های ادبی، تهران: نگاه، ج ۱.
- شراره، عبداللطیف (۱۹۸۴). معارک ادبیة قدیمة و معاصرة، بیروت: دار العلم للملایین.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۶). نگاهی به فروغ، تهران: مروارید.
- عابدی، کامیار (۱۳۷۷). زندگی و شعر فروغ فرخزاد، تهران: دیبا.
- عزالدین، یوسف (۲۰۰۷). التنجید فی الشعر العربی الحدیث، دمشق: دارالمدی للنقاقة و النشر.
- علی، عبدالرضا (۱۹۹۵). نازک الملائکه الناقد، بیروت: المؤسسة العربیة للدرسات و النشر.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۸۰). دیوان فروغ فرخزاد، تهران: جاجرمی.

٥٨ تحليل مقاييسه‌اي اشعار نازك‌الملائكة و فروغ فرخزاد از منظر نقد اجتماعي

- قبش، احمد (١٩٧١). تاريخ الشعر العربي الحديث: بي‌جا.
الملائكة، نازك (١٩٩٥). «لمحات من سيرتي»، دورة ٢، ش ٧، مجلة الجديد.
الملائكة، نازك (١٩٩٨). ديوان يغير الوانه البحر، قاهره: آفاق الكتابة.
الملائكة، نازك (٢٠٠٨). الأعمال الشعرية الكاملة، ج ١ و ٢، بيروت: دار العودة.
المهنا، عبدالله أحمد (بي‌تا). نازك‌الملائكة (دراسات في الشعر و الشاعره)، كويت: شركة الربيعان للنشر و التوزيع.